

ویژگی‌های دوره کودکی

محمدانور جعفری*

چکیده

این تحقیق باهدف «بررسی ویژگی‌های دوره‌ی کودکی» صورت گرفته است، یعنی دستیابی به ویژگی‌های دوره‌ی کودکی هدف اصلی این پژوهش بوده است، آگاهی از مهمترین ویژگی‌های دوره‌ی کودکی مؤثر در تربیت کودکان به صورت فشرده در این تحقیق دنبال شده است. تحقیق حاضر نشان داد که کودکان دارای ویژگی خاص خودشان هستند که باید مربی در تربیت کودکان به آنها توجه خاصی داشته باشند، مهمترین ویژگی دوره‌ی کودکی عبارت‌اند از: ۱. ناتوانی: در سه جهت (ناتوانی جسمی - حرکتی)، ناتوانی شناختی و ادراکی، ناتوانی روانی اجتماعی ۲. خودمحوری: به طور کلی، کودکان خود را محور و مرکز دنیا می‌دانند و باورشان این است که اسباب و علل و عوامل، برای آنها و در خدمت آنها باید باشد ۳. جاندار پنداری: کودکان همه موجودات اطراف خودشان را جاندار و با شعور می‌پندارند و تفاوتی میان موجودات جاندار و بیجان نمی‌بینند. ۴. همانند سازی: کودکان سعی می‌کنند که خودشان را مانند و مثل بزرگ سالان بسازند و در عمل و گفتار از آنها تقلید کنند. ۵. خاک بازی: کودکان به خاک بازی هم شدیداً نیاز دارند و هم علاقه دارند؛ و برخی ویژگی‌های دیگر مثل تفکر خیال پردازانه کودکان، تصور انسان گرایانه‌ی کودکان در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کودک، ویژگی‌های کودکان، تربیت کودکان، دوره‌ی کودکی.

مقدمه

انسان در دوران زندگی خویش از آغاز تولد تا بزرگسالی، مراحل مختلفی را طی می‌کند که هر مرحله، نیازهای آموزشی - تربیتی ویژه‌ی را می‌طلبد، شاید مهمترین و حساس‌ترین دوران زندگی هر شخص، مرحله کودکی وی باشد، دوره‌ی که با دگرگونی‌های مهمی همراه است و مسیر رشد و تکامل و سعادت و شقاوت انسان را رقم می‌زند.

بر این اساس، برای دستیابی به اصول صحیح رفتاری با کودکان و ارائه معارف دینی، به صورت مطلوب، ابتدا نیازمند شناخت ویژگی‌های دوره‌ی کودکی هستیم که این خود، کلید حل بسیاری از مشکلات مذهبی و اجتماعی آنان خواهد بود، زیرا در پرتو شناخت ابعاد روحی و روانی کودکان است که راه برای آب یاری و شکوفا شدن جوانه‌های تمنای وصول به خدا که در قلب آنان به ودیعت نهاده شده است، هموار خواهد شد. تا زمانی که شناخت کافی نسبت به ویژگی‌های خاص دوران کودکی نیابیم، نمی‌توانیم با کودکان ارتباط برقرار نموده و در راه آموزش و تربیت آنان گام برداریم». امروزه این نظر مورد قبول خاص و عام است که

* دانشجوی دکترای قرآن و علوم تربیتی، anvarjafari25@gmail.com

تهیه و تنظیم برنامه‌های آموزشی، بدون توجه به مختصات سنی و مراحل رشد یادگیرنده و بدون توجه به استعدادها، توان‌ها و علائقش، کاری بیهوده است؛ و این حقیقتی است که عملاً صحت آن معلوم شده و روزه روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود «به همین دلیل، پیش از هر نوع آموزشی به کودکان ابتدا باید آنان را بشناسیم، نیازهای عاطفی و روانی آنان را دریابیم و با مسائل موجود آن‌ها آشنا شویم. به همین منظور بر آن شدیم در این تحقیق برخی از ویژگی‌های کودکان را مورد بررسی قرار دهیم.

• ناتوانی کودک

کودکان عموماً در آغاز تولد، هیچ‌چیز نمی‌دانند و هیچ کاری نمی‌توانند، ناتوان مطلق و حتی از برآوردن کوچک‌ترین نیازمندی‌های خویش ناتوان هستند، ناتوانی کودک را در سه قسمت (ناتوانی جسمی - حرکتی، ناتوانی شناختی و ادراکی، ناتوانی روانی اجتماعی) مورد بررسی قرار می‌دهیم...

الف) ناتوانی جسمی - حرکتی

ناتوانی بدن و مغز، قابلیت‌های حسی، مهارت‌های حرکتی و سلامتی بخشی از ناتوانی جسمی کودک را تشکیل می‌دهد و ممکن است بر دیگر حیطه‌ها تأثیرگذار باشد «کودکی که اغلب به عفونت گوش مبتلا می‌شود، احتمالاً دیرتر از کودکی که چنین مشکل ندارد، زبان‌باز می‌کند.» کودک وقتی تازه‌پا به عرصه‌ای این گیتی می‌گذارد، از نظر بدنی آن‌قدر ناتوان است که حتی نمی‌تواند سرش را نگهدارد و یا این‌طرف و آن‌طرف بچرخاند و برای زنده ماندن نیاز شدید به دیگران دارد، درعین حال برای سازگار شدن با محیط قابلیت‌های بسیاری دارد ولی چگونگی استفاده کردن مناسب‌تر از این قابلیت‌ها را به تدریج یاد می‌گیرد و توانا می‌شود. راه رفتن کودک از مراحل نشستن، خزیدن، چهار دست‌وپا رفتن، ایستادن، با تکیه بر دیوار یا اشیاء دیگر راه رفتن و بالاخره راه رفتن بدون کمک، تشکیل می‌شود.

بعد از پایان یافتن دوران شیرخوارگی، دوران جدیدی از مسئولیت برای والدین آغاز می‌شود، کودک در این دوران نسبتاً طولانی، همچنان از تأمین نیازهای خود عاجز و برای رفع احتیاجات خویش به کمک پدر و مادر و سایر اطرافیان نیازمند بوده و خصوصاً وابستگی شدید به مادر دارد.

چه حکیمانه و شگفت‌انگیز است نظام آفرینش که در آن گوئی محبت، بردباری و فداکاری پدر و مادر با مقیاس طول ایام ناتوانی و مقدار نیازمندی و احتیاجات فرزندان آنان اندازه‌گیری شده است.

ناتوانی کودک تا قبل از یک‌سالگی

نمی‌تواند هنگامی که روی شکم خوابیده سرش را بلند کند. (قبل از سه ماهگی)

نمی‌تواند دودستش را به هم نزدیک کند. (قبل از چهارماهگی)
نمی‌تواند به پهلو بغلتد. (قبل از ۵ ماهگی)
زمانی که در وضعیت نشسته قرار دارد، نمی‌تواند سرخود را در امتداد بدن نگه دارد (قبل از ۶ ماهگی)
نمی‌تواند به دو طرف بغلتد. (قبل از ۷ ماهگی).
نمی‌تواند بدون کمک بنشیند (قبل از ۸ ماهگی).
نمی‌تواند بدون کمک و به تنهایی بیسکویت بخورد (قبل از ۸ ماهگی).
نمی‌تواند شیئی را از یک‌دست خود به دست دیگر بدهد (قبل از ۸ ماهگی).
نمی‌تواند از وضعیت خوابیده روی شکم، به وضعیت نشسته، تغییر حالت دهد (قبل از ۸ ماهگی).
نمی‌تواند بدون کمک دیگران یا اشیاء، بایستد. (قبل از ۱۰ ماهگی).
نمی‌تواند از حالت نشسته به حالت ایستاده تغییر وضعیت بدهد (قبل از ۱۰ ماهگی)

ناتوانی کودک تا قبل از دوسالگی

نمی‌تواند روی پاهای خود بایستد، راه برود و بدود.
نمی‌تواند با کمک یک‌بند، اسباب‌بازی خود را بکشد.
نمی‌تواند از کاناپه بالا برود و از پنجره به بیرون نگاه کند و دوباره به پایین بیاید.
نمی‌تواند از پله‌ها بالا برود، درحالی‌که با دو پا روی هر پله می‌ایستد.
نمی‌تواند با کمک شش قطعه مکعب برج بسازد.
نمی‌تواند یکتا چهار مهره‌ی بزرگ را بند کند.
راست‌دست بودن یا چپ‌دست بودن کودک مشخص نمی‌شود.
نمی‌تواند با همه‌ی انگشتانش مداد شمعی را در دست بگیرد.
نمی‌تواند کشیدن دایره یا نقطه را از بزرگ‌ترها بیاموزد و تقلید کند.
نمی‌تواند از روی خطوط مورّب یا افقی کپی کند.
نمی‌تواند با قاشق غذا بخورد.
نمی‌تواند بدون کمک بزرگ‌ترها لباس بپوشد.

ناتوانی کودک تا قبل از سه‌سالگی

نمی‌تواند با دو پا بپرد (پرش جفت‌پا).
نمی‌تواند با پا به یک توپ ثابت ضربه بزند.

نمی تواند سه چرخه براند.

نمی تواند با استفاده از قیچی، شکل های کاغذی را ببرد.

نمی تواند پنج تا شش قطعه پازل را در کنار یکدیگر قرار دهد.

نمی تواند با کمک سه انگشت خود، مداد شمعی را نگه دارد.

نمی تواند تصویر یک دایره را کپی کند و از روی آن بکشد.

نمی تواند با تقلید از بزرگترها، مربع بکشد.

نمی تواند تصویر یک انسانی را بکشد که سر دارد.

نمی تواند با قاشق و چنگال غذا بخورد.

و ناتوانی های زیادی دیگری که واضح است، معمولاً کودکان تا رسیدن به سن بزرگسالی از انجام خیلی از اعمالی که بزرگ ترها می توانند انجام بدهند اما کودکان از انجام دادن آنها ناتوان است و باید زمان بگذرد تا کودکان بتواند کارهایی را که بزرگسالان می توانند انجام دهند آنها نیز بتوانند انجام دهند.

ب) ناتوانی شناختی و ادراکی

ناتوانی در یادگیری، توجه، حافظه، زبان، تفکر، استدلال، خلاقیت و ... ناتوانی های ادراکی و شناختی را تشکیل می دهد، هم چنین پیشرفت های شناختی رابطه ی نزدیک با رشد جسمانی کودک دارد، مثلاً توانایی صحبت کردن به رشد جسمانی دهان و مغز بستگی دارد، اگر مغز کودک خوب رشد نکند نمی تواند خوب صحبت کند.

• ناتوانی در یادگیری

یادگیری عبارت است از «:اندوزش اطلاعات در حافظه درازمدت» «کسب دانش، فهمیدن یا تسلطیابی از راه تجربه یا مطالعه، اما روان شناسان با دیدگاه تجربی شان بیشتر تمایل به تعاریفی دارند که به تغییر در رفتار مشاهده پذیر اشاره می کنند، یادگیری ایجاد تغییر نسبتاً پایدار در رفتار یا رفتار بالقوه (توان رفتاری) است که از تجربه ناشی می شود.

کودکانی که ناتوانی یادگیری دارند، بعضی از ویژگی های زیر را از خود نشان می دهند:

ناتوانی در یادگیری و یادآوری کلماتی که دیده اند.

آینه نویسی دارند یعنی بعضی حروف کلمات را برعکس از آخر به اول می نویسند. مثلاً کلمه (سارا)

را (راسا) می نویسند.

در هجی کردن کلمات مشکل دارند.

اشکال در سازمان‌دهی مواد و مطالب نوشتاری.

اشکال دریافتن کلمات صحیح برای برقراری ارتباط گفتاری یا نوشتاری .

قاطی کردن حروف کلمات، معکوس خواندن حروف و کلمات.

ضعف توانایی در خواندن کلمات، ضعف در حافظه دیداری جهت ارتباط علائم زیانی.

اشکال در تخیل و تجسم کلمات، اشکال در ذخیره‌سازی و بازیابی اسامی حروف نوشته‌شده.

از خواندن لذت نمی‌برند.

اشکالات در نوشتن دیکته، اشکال در اعمال آنچه نسبت به موقعیت‌های اجتماعی یا یادگیری خوانده‌شده است.

خط ناخوانا، پریشانی در استفاده از حروف و جایگزینی حروف همخوان مانند همپازی به‌جا همبازی.

نسنجیدگی و بی‌قراری در استفاده از دست.

هرچند این ویژگی‌هایی برخی از کودکان است که به دلیل وجود مشکل جسمی یا ذهنی در یادگیری ناتوان هستند، اما به‌طور کلی می‌توان گفت، همه‌ی کودکان نسبت به بزرگ‌سالان در یادگیری ناتوان هستند و احتیاج به کمک دارند.

مشکل اساسی و پایه در ناتوانی یادگیری، اختلال در پردازش اطلاعات (توجه، درک، حافظه و زبان) است که بر روی تفکر، گوش دادن و صحبت کردن کودک تأثیر می‌گذارد.

از انواع ناتوانی‌های یادگیری می‌توان به نارساخوانی، نارسانویسی، ناتوانی در ریاضیات و ... اشاره کرد.

ناتوانی در یادگیری، مشکلی است که بر دریافت و پردازش اطلاعات تأثیر می‌گذارد. این مشکل ممکن است باعث شود کودکان در انجام فعالیت‌هایی مانند خواندن، نوشتن، انجام تمرینات ریاضی و تشخیص جهت‌ها با مشکل مواجه شوند.

• ناتوانی در دقت و تمرکز

دقت فرایند متمرکز ساختن فعالیت ذهنی برای مدتی روی یک محرک معین است. به عبارت دیگر، فرایند دقت، شخص را به توجیه و کنترل فعالیت ذهنی وادار می‌کند. مردم از لحاظ موضوع مورد توجه و طول زمان توجه (دقت) متفاوت‌اند؛ یعنی همه مردم نمی‌توانند به یک محرک معین و یک‌زمان، فعالیت ذهنی خود را متمرکز و محدود کنند.

طبیعی است که بچه خردسال نمی‌تواند فعالیت ذهنی خود را تحت کنترل درآورد، از این‌رو، مدت دقت او با بزرگ‌سالان فرق دارد. فرایند دقت کودک، به تدریج با رشد و تکامل استعداد او برای کنترل و تنظیم فعالیت

ذهنی خود رشد و نمو پیدا می کند.

مثلاً در شش سالگی نمی تواند به مجموعه ای افکاری که کل واحدی را به وجود می آورند، توجه کند. همچنانکه برای او دشوار است که بتواند یک امر ترکیب یافته از چهار قسمت یا عنصر را مورد توجه قرار دهد مانند برو به اتاق خودت، لباس خواب خودت را پیدا کن، چراغ را خاموش کن و بعد در اتاق را ببند و غالباً کودک یک یا دو عمل از آن چهار عمل را فراموش خواهد کرد که علت این فراموشی ضعف قدرت حفظ کردن او نیست، بلکه میزان دقت او کم است. به همین سبب، توصیه شده است وقتی می خواهیم کودک را به انجام دادن کاری مأمور کنیم باید سادگی و کمی موضوع کار را در نظر بگیریم.

به علاوه، برای کودک شش یا هفت ساله دشوار است که فعالیت خود را زمان بیشتری در یک عمل متمرکز سازد؛ زیرا دقت کودک از حالت عاطفی او متأثر می شود، برخلاف بزرگسالان که به اصطلاح می توانند از روی اراده دقت کنند. از این رو، درس های دوره ی اول ابتدایی باید بر پایه نیازهای آنی و فعالیت شخصی دانش آموزان مبتنی باشند.

بین ۷ و ۱۱ سالگی سرعت دقت کودک برای دقت اختیاری (ارادی) افزایش پیدا می کند بدین سبب، باید کودک در حدود ده سالگی دقت اختیاری را تمرین کند یعنی بتواند فعالیت ذهنی خود را تحت کنترل در آورد و آن را رهبری کند.

موضوعی که در بحث از دقت و توجه کودک باید در نظر داشت و تأثیر زیادی در تحصیل و آموزش او دارد موضوع خستگی ذهنی است. خستگی ذهنی در حدود یازده سالگی پیدا می شود برخلاف خستگی بدنی که در مراحل قبل نیز پیدا می شود، البته بی میلی را نباید با خستگی ذهنی اشتباه کرد و غالباً آنچه معلمان در دانش آموزان خستگی ذهنی می دانند بی میلی است که در اثر جالب نبودن موضوع درس یا روش کار معلم در دانش آموزان پیدا می شود. در حقیقت، قدرت کودک برای ادامه کار از بین نمی رود بلکه علاقه و توجه او کم می شود و از بین می رود.

ناتوانی در حافظه

همه یادگیری ها نشان از حافظه دارد، اگر ما تجربه هایمان را به طور کلی فراموش کنیم، نمی توانیم چیزی یاد بگیریم، بدون حافظه حتی نمی توانیم در باره خود بیندیشیم، حافظه در پردازش اطلاعات نقش تعیین کننده دارد، زیرا وقتی فرد به واسطه یکی از حواس خود، چیزی را دریافت می کند، برای دفعات بعد نیز می تواند آن را در ذهن خود حاضر کند.

دقت با استعداد حفظ کردن مطالب آموخته قبلی و یادآوری آن ها ارتباط کامل دارد. ناتوانی از یادآوری

یک تجربه همیشه دلیل ضعف قدرت حفظ کردن نیست زیرا فراموشی علت‌های مختلفی دارد. یادآوری درسی که دانش‌آموز نمی‌تواند دقت خود را روی آن متمرکز کند برایش دشوار خواهد بود؛ بنابراین، می‌توان گفت که قسمت عمده ضعف قدرت حفظ کردن دانش‌آموزان به ضعف قدرت دقت ایشان بستگی دارد. حتی در بزرگ‌سالان نیز این قانون طبیعی مشاهده می‌شود که آنچه را با دقت یاد می‌گیریم فراموش نمی‌کنیم یا دیرتر فراموش می‌شود.

«بعضی از روان‌شناسان معتقدند که کودکان یازده‌ساله در مقایسه با بزرگ‌سالان دارای حافظه ماشینی هستند یعنی مطالب را حفظ می‌کنند بدون اینکه برای فهمیدن معنای آن‌ها بکوشند ولی آزمون‌های هوشی این اعتقاد را تأیید نمی‌کنند جز اینکه قدرت حفظ کردن کودک در نه یا ده‌سالگی کمتر از قدرت حفظ کردن بزرگ‌سالان است».

عمل یادآوری در دوران کودکی به سرعت رشد می‌کند و او ابتدا می‌تواند بطری شیر خود را به یاد آورد و بشناسد، سپس به یادآوری و شناخت مادرش قادر می‌شود به‌طوری که از دوری او ناراحت می‌شود و گریه می‌کند و وقتی او را می‌بیند خوشحال می‌شود. در شش ماه اول زندگی به شناخت و یادآوری پدر و مادرش و خواهر و برادرش موفق می‌شود. پس از آن به تدریج در اثر رشد و تکامل، می‌تواند حرکات و الفاظ اطرافیانش را به یاد آورد همان‌طوری که صورت‌ها و شکل‌های آن‌ها را به یاد می‌آورد.

«کودک پیش از ورود به دبستان می‌تواند ارقام، الفاظ، صورت‌ها، حرکات‌ها، معانی و امور مختلف را که به زندگی روزانه او مربوط هستند به یاد آورد. رشد گویایی کودک در این یادآوری‌ها بسیار مؤثر است. به همین سبب، آموزش و پرورش جدید، ارزش داستان‌گویی در دوره کودکی و سال‌های اولیه دبستان و استفاده از لوحه‌های آموزش را تأکید می‌کند».

استعداد یادآوری کودک با افزایش سن، زیاد می‌شود و او می‌تواند مطالب بیشتری را حفظ کند و به یاد آورد و نیز می‌تواند مطالبی را مدت زیادی به یاد نگاه دارد. البته این نکته را بازهم باید در نظر داشت که رشد و تکامل استعداد حفظ کردن و یادآوری با رشد کودک در فرایند دقت همراه است.

استعداد یادآوری در همه کودکان یکسان نیست. بعضی از ایشان می‌توانند تجارب نخستین سال‌های دوران زندگی خود را به یاد آورند و بیشتر ایشان به یادآوری تجارب مربوط به سه یا چهارسالگی قادر می‌شوند. یادآوری تجارب دوران اولیه کودکی در دختران قوی‌تر از پسران است؛ و این یادآوری‌های اولیه رنگ هیجانی و عاطفی دارند بدین معنا که تجارب الم‌انگیز یا اندوهناک زودتر فراموش می‌شوند و هرگاه از لحاظ اندوهناکی بسیار شدید باشند در ناخودآگاه فرونشانده می‌شوند و به صورت عقده‌های روانی درمی‌آیند و به‌طور غیرمستقیم در رفتار فرد اثر می‌گذارند در صورتی که تجارب لذت‌بخش زودتر یادآوری می‌شوند.

بولر(بوهلر) معتقد است که فرد در دوره کودکی بعدی ۱۲-۶ سالگی، تجارب دوران اول کودکی را نمی تواند به روشنی به یاد آورد ولی در دوره ی نوجوانی به یادآوری آنها قادر می شود. سپس حدود آنها را فراموش می کند تا این که به سالمندی و پیری می رسد و در این مرحله دوباره می تواند تجارب مذکور را به روشنی به یاد آورد. البته در این یادآوری نباید تأثیر والدین و اطرافیان کودک را - که از حوادث دوران خردسالی او سخن می گویند - نادیده گرفت.

کودک می تواند الفاظ و ارقامی را که به او می گوئیم بلافاصله به یاد آورد و استعداد او به یادآوری مستقیم و فوری، با افزایش سن، رشد می کند.

در بحث از استعداد حفظ و یادآوری کودکان باید به این نکته مهم نیز اشاره کنیم که برنامه ی درسی و روش تدریس معلمان با طرز تفکر ایشان درباره ی استعداد حفظ کردن و اهمیت آن بستگی دارد. بدین معنا که هرگاه معلم حافظه ی کودک را همچون انبار یا مخزنی بداند که باید معلومات در آن انباشته شوند در این صورت، روش تدریس او بر اصل فعالیت معلم و تماشا کردن و پذیرش دانش آموزان مبتنی خواهد شد و برنامه ی درسی نیز از یک عده مطالب غالباً ازهم گسیخته و پراکنده تشکیل خواهد یافت. ولی اگر معلم حافظه ی کودک را استعداد استفاده از تجربه های قبلی در سازگاری و حل مسائل روزانه زندگی و آماده شدن برای آینده بداند، در این صورت، برنامه و روش تدریس معلم به دانش آموزان کمک خواهد کرد که از طریق کسب تجربه های تازه با اوضاع مختلف زندگی آشنا شوند و قدرت سازگاری ایشان با اوضاع و احوال زندگی در حال و آینده افزایش پیدا کند یعنی اصل فعالیت محصل جانشین اصل فعالیت معلم خواهد شد.

مراحل حافظه عبارت اند از: ۱. احساس ابتدایی ۲. حفظ (نگهداری) ۳. تذکر (یادآوری) ۴. تشخیص (بازشناسی) و انواع حافظه عبارت اند از: ۱. حافظه حسی (بسیار کوتاه مدت) ۲. حافظه کوتاه مدت. ۳. حافظه دراز مدت.

• ناتوانی در زبان

کودکان در بدو تولد ناتوان است از گفتن حتی یک کلمه نامفهوم، به مرور زمان یاد می گیرد، مراحل زیرالگوی رشد زبانی را نشان می دهد. رشد طبیعی زبان در یک گستره انجام می گیرد. رشد زبانی هر کودک بستگی دارد که در کجای این گستره باشد.

رشد زبانی کودک در ۶ ماهگی

- رانش آواها با آهنگ یا غان غون کردن.
- واکنش هنگام شنیدن نام خودش.

- واکنش به آواهای دیگران با چرخش سر و چشم‌ها.
- واکنش هیجانی مناسب به آواهای دوستانه یا خشنماک.

رشد زبانی کودک در ۱۲ ماهگی

به کاربرده از یک یا بیش‌تر واژگان بامعنا (ممکن است این تنها بخشی از یک واژه باشد .برای نمونه به هندوانه بگوید هن‌هن)

درک آموزش‌های ساده، به‌ویژه اگر با نشانه‌های صوتی و فیزیکی همراه شوند.
واکنش و همراهی با آواهای آهنگین با جنباندن بخشی از اندام‌ها.
آگاهی به ارزش ارتباطی گفتگو کردن.

رشد زبانی کودک در ۱۸ ماهگی

در این دوره بیش‌تر کودکان واژگان پایه‌ای میان ۵ تا ۲۰ واژه را به کار می‌برند.
این واژگان بیش‌تر نام‌ها هستند.
توانایی پیروی و تکرار سخنان دیگران به گونه‌ای آهنگین و بازی گون (اکولالیا: تکرار یک واژه یا عبارت بارها و بارها).
به کاربردن واژگانی دست‌وپاشکسته که دارای بار عاطفی است.
توانایی درک و به کاربردن فرمان‌های ساده.

رشد زبانی کودک در ۲۴ ماهگی

در این دوره آن‌ها کم‌وبیش ۱۵۰ تا ۳۰۰ واژه می‌شناسند.
کودکانی که کتاب‌های بیش‌تری برای‌شان خوانده‌شده است، یا بیش‌تر برای آن‌ها افسانه گفته‌شده در کرانه‌ی بالایی این گستره واژگانی هستند.
توانایی نام‌گذاری شماری از پدیده‌های پیرامون.
دستکم توانایی به کار بردن دو وند (حرف‌اضافه)دستوری مانند در زیر یا روی را دارند.
واژگان را در عبارت‌های کوتاه و بیش‌تر با آمیختن نام و کار نام (فعل) می‌سازند.
کم‌وبیش ۲/۳ چیزی که می‌گویند فهم‌پذیر است.
وزن و روانی جمله‌ها سست است.
بلندا و گام صدا هنوز به‌خوبی پایش پذیر نیست.

۲ جانشین نام را به درستی به کار می برد. من و تو اگرچه گاهی این دو جانشین نام را به جای هم و به نادرستی به کار می برند.

کم کم صفت ملکی مال من را به کار می برد.
به دستوراتی مانند چشمت (بینی، دهان، مو) را نشان بده» پاسخ می دهند.

رشد زبانی کودک در ۳۶ ماهگی

- کاربرد درست جانشین های نام من، تو.
- به کاربردن زمان گذشته و حالت های جمع مانند ما می خوابیم!
- دستکم سه وند (حرف اضافه) در روی، زیر را می شناسد و به کار می برد.
- اندام های بیرونی بدن را می شناسند و توانایی نشان دادن آن ها را با انگشت نشانه دارد.
- به آسانی جمله های ۳ واژگانی را به کار می برد.
- کرانه ی بالای شناخت واژگانی او میان ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ واژه است.
- کم و بیش ۹۰ درصد چیزی را که می گوید، فهم پذیر است.
- به کار بردن کارنام ها (فعل ها) رو به فزونی می گذارد.
- پرسش های ساده که در پیوند با کنش های پیرامون باشد، درک می کند.
- آزموده های خود را با علت های آن بیان می کند.
- پرسش های استدلالی در زبان او پدیدار می شود مانند «چرا باید کاری را انجام دهی زمانی که خواب آلود، گرسنه، سرد، یا تشنه هستی؟».
- توانایی بیان سن، جنس و نام خود را دارد.
- نباید انتظار پاسخ دادن به تمام پرسش هایی را داشت که او منظور آن ها را درک می کند.

رشد زبانی کودک در ۴۸ ماهگی

- نام جانوران آشنا را به درستی می داند.
- دستکم می تواند ۴ وند (حرف اضافه) را به کار ببرد یا می تواند نشان دهد که درک می کند معنای دستوراتی که به او داده می شود.
- با نگاه به تصویر افزارها و چیزها در کتاب ها و مجله ها می تواند نام آن ها را بگوید.
- یک یا رنگ های بیش تری را می شناسد.
- می تواند تا شماره ی ۴ را اگر به آهستگی گفته شود، تکرار کند.

- کم‌ویش می‌تواند واژه‌هایی را تکرار کند که ۴ بخشی هستند.
- نشان می‌دهد که روی و زیر چیزی را درک می‌کند
- بیش‌تر از واک‌های صدادار (خودواها) و دوبخشی و بی‌صدای پ، ب، م، استفاده می‌کنند.
- کم‌ویش در خیال‌پردازی غرق می‌شود.
- در زمان کنش و بازی پرگویی می‌کند.
- مفاهیم بلندتر و درازتر را زمانی که سنجیده می‌شود درک می‌کنند.
- به آسانی فرمان‌های ساده را حتی زمانی که انگیزش‌ها برابر دیدش نباشند پیگیری می‌کند.
- بازگویی بیش‌تر واژگان، جمله‌ها، هجاها و حتی صداها.

رشد زبانی کودک در ۶۰ ماهگی

- می‌توانند برخی واژه‌های توصیفی را هم‌زمان باصفت‌ها و قیده‌ها بکار برند.
- واژگان متضاد شایع را می‌شناسد: بزرگ - کوچک، سخت - نرم، سنگین - سبک و غیره.
- تصور کلی از ۴ عدد یا بیش‌تر را دارد.
- می‌تواند تا ۱۰ شمارش کند.
- جدای از چگونگی رانش آواها، سخنانش درک پذیر است.
- می‌تواند جمله‌هایی به بلندی ۹ واژگان را تکرار کند.
- می‌تواند افزارها و چیزهای در دسترس مانند کلاه، کفش و صندلی را بازگویی کند.
- می‌تواند ۳ فرمان را بدون این که میان آن‌ها فاصله‌ای بیفتد انجام دهد.
- سن خود را می‌داند.
- مفاهیم زمانی ساده مانند، صبح، بعدازظهر، شب، روز، بعد، دیرتر، فردا، دیروز، امروز را درک می‌کند
- می‌تواند جمله‌های بلند روان را همراه با ترکیب‌های پیچیده بکار می‌برد.
- سخنانش به‌طور کلی دستور زبانی درست دارد.

رشد زبانی کودک در ۶ سالگی

- درکی از عدد ۷ دارد.
- سخنان او درک پذیر و پایه‌ی ارتباطی دارد.
- می‌تواند مناسبات یا داستانی را درباره تصویرهایی که می‌بیند، بازگویی کند.

رشد زبانی کودک در ۷ سالگی

- به آسانی دوقطبی‌های متضاد را بکار می‌برد: دختر - پسر، مرد - زن، پرواز - شنا، کند - تیز، کوتاه - بلند، شیرین - ترش و غیره
- واژه‌های مشابه، متفاوت، شروع، خاتمه و غیره را درک می‌کند.
- توانایی بیان زمان به چارک ساعت را دارد.
- توانایی خواندن ساده و نوشتن یا کشیدن تصویر بعضی از واژگان دارد.

رشد زبانی کودک در ۸ سالگی

- می‌تواند بیان علت رخدادها را به‌طور نسبی دریابد و همچنین شماری از آن‌ها را که در گذشته رخ داده است، شناسایی می‌کند.
- به آسانی جمله‌های پیچیده و ترکیبی را به کار می‌برد.
- رانش همه واک‌های (بی‌صدا یا همواها را)، همچون آمیخت‌های واک‌های هموا را به‌درستی به کار می‌برد.
- به سادگی می‌خوانند و ترکیب‌های آسان را می‌نویسند.
- به آسودگی در وضعیت‌های متفاوت و مناسب ارتباط برقرار می‌کند.
- کنترل بلند، گام و سرعت صدا را به‌خوبی انجام می‌دهد.
- می‌تواند گفت‌وگوها را در اندازه بزرگ‌سالان انجام دهد.
- جهت‌های نسبتاً پیچیده را با کمی تکرار می‌توانند انجام دهند.
- درک پیشرفته‌ای از زمان و عدد دارند.

• ناتوانی در تفکر

چگونگی تفکر در انسان ریشه در گذشته‌های بسیار دور او دارد که محسوس‌ترین آن‌ها دوران کودکی است زیرا رشد مغزی در انسان سریع اتفاق می‌افتد و تفکر در تمامی مراحل زندگی انسان، نقش بسزایی را ایفا می‌کند از این‌رو نقش تفکر به گونه‌ای است که انسان یا خود متفکر است یا مؤثر در تفکر نسل‌های آینده‌اش است. اگر پرورش فکری کودک در زمان کودکی صورت گیرد جوامع کمتر دچار مشکلات ناشی از کوتاه‌فکری و ضعف و سوءتدبیر خواهند شد.

«نظر قطعی از اینکه تفکر در کودکان از چه زمانی آغاز می‌شود و کودکان چگونه فکر می‌کنند در دست نیست، اما در یک نگاه کلی می‌توان عوامل مؤثر در تفکر را به زمان انعقاد نطفه، حتی قبل از آن

نیز نسبت داد.»

برخی معتقدند آغاز تفکر در انسان از زمان دمیدن روح در جنین است. دکارت می‌گوید: «هیچ شکی ندارم که نفس در همان لحظه‌ای که به بدن یک کودک دمیده می‌شود شروع به فکر کردن می‌کند و درعین حال از این فکر خویش آگاهی دارد و از آنجا که صورت نوعی این افکار در حافظه زنده نیست بعداً آن را به خاطر نمی‌آورد».

لیپمن استاد فلسفه که او را مؤسس فلسفه برای کودکان معرفی می‌کنند با مشکل فقدان یا نقصان قدرت استدلال، قضاوت و داوری نزد دانشجویان خود روبرو شد و از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ م به مطالعه فراوانی در تحلیل این مشکل و رفع آن پرداخت از نظر وی عامل و ریشه عمده این وضعیت را در دوره کودکی و سنین ۱۱ تا ۱۲ سالگی باید جستجو کرد. دانشجویان امروزی در دوران کودکی از حیث توانایی تفکر انتقادی و خلاق پرورش نیافته‌اند به همین دلیل باید سنت‌های آموزش دوره کودکی را متحول ساخته و سبک مبتنی بر حافظه را به سبکی مبتنی بر تفکر و پژوهش مبدل کرد و در مدارس باید به کودکان قدرت مفهوم‌سازی، استدلال، نقد و داوری را آموخت.

بنابراین اگر قدرت تفکر و استدلال از دوران کودکی ورزیده شده و با مسائل و مصائب دست‌وپنجه نرم کرده باشد توانایی تحلیل مسائل به رشد کافی رسیده و در بزرگسالی فریب‌خوردگی، بی‌تفاوتی، سهل‌انگاری‌ها کم‌رنگ‌تر شده و تأثیر خود را از دست خواهند داد.

ج) ناتوانی روانی - اجتماعی کودکان.

ناتوانی در هیجانات، شخصیت و ارتباطات اجتماعی به همراه یکدیگر ناتوانی روانی اجتماعی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند بر کارکرد شناختی و جسمانی تأثیرگذار باشد، مثلاً اضطراب امتحان می‌تواند عملکرد فرد را مختل کند.

• ناتوانی در هیجانات

هیجان یک حالت عاطفی خاص درونی که معمولاً بر تعبیر و تفسیرهای مبتنی است، هیجان در نتیجه تعامل بین عوامل ذهنی، محیطی و فرایندهای عصبی - هورمونی رخ می‌دهد، از این رو «هیجان دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) سبب به وجود آمدن تجارب انفعالی (از قبیل خوشایند و ناخوشایند)

ب) فرد را در به وجود آوردن تبیین‌های شناختی تحریک می‌کند (مثلاً علت هیجان را به خودش یا محیط نسبت می‌دهد).

ج) سبب به وجود آمدن پاسخ‌های فوری درونی گوناگون (مانند افزایش ضربان قلب).
د) رفتارهای را فرامی‌خواند که غالباً بیانگر (مانند خندیدن و گریستن) جهت‌دار (حذف یا از بین بردن چیزی که ممکن است بقای فرد را تهدید کند) است.

«هیجان‌ها در سنین اولیه رشد علائم خاص دارند که از هیجان دوران بزرگسالی متمایز می‌گردد، از جمله: شدت، فراوانی، تغییرپذیری، ناهمبندی، واکنش‌های مستقیم، کوتاهی مدت و تکرار، عواطف و هیجانات دارای انواع و اقسامی هستند از جمله: ترس، غم و اندوه، درماندگی، تعجب، نفرت، شادی، محبت و خشم».

«در هنگام تولد نوزادان، تمام هیجانات اولیه وجود ندارند. ظاهراً زنجیره‌ای که در آن هیجانات ابتدایی پدیدار می‌شوند، در فرهنگ‌ها و شرایط پرورش (کودکان) همگانی است. این امر نشان می‌دهد رشد هیجانات اولیه عمدتاً به ریش بستگی دارد و از نوع برنامه‌های ژنتیکی خاص ناشی می‌شود.

با مشاهده چهره نوزادان، سه نوع عاطفه را می‌توان تشخیص داد که عبارت‌اند از: علاقه، اندوه و نفرت، سه تا چهار هفته بعد از تولد، لذت بردن نوزاد نمودار می‌شود که خنده ناشی از تحرک خارجی نشانه آن است.

- علاقه: به واسطه رؤیت چهره‌ها و چیزهای نو برانگیخته می‌شود و زمینه تعامل اجتماعی همچنین اکتشاف و رشد شناختی را فراهم می‌آورد.

- اندوه: از ناراحتی جسمانی و درد ناشی می‌شود و کمک‌رسانی مربیان را به دنبال دارد.
- نفرت: محرک‌های بویایی و چشایی خاص نفرت را به وجود می‌آورد که به نپذیرفتن اجسام نامطبوع و هشدار به مربیان، کمک می‌کند.

شادمانی ابتدا با سروصدا، سپس با چهره افراد انسان برانگیخته می‌شود و این شادمانی که با لبخند اجتماعی نمودار می‌شود ارتباط متقابل را ایجاد کرده و این کار برای تعامل مثبت مستمر و فعال، که وابستگی مادر و کودک را افزایش می‌دهد، مهم است.

حس تعجب، افسردگی، خشم و ترس پیش از سه‌ماهگی ظاهر نمی‌شوند. ظهور این سه هیجان همگام با رشد توانایی‌های شناختی مانند پیش‌بینی حوادث، ارزیابی میزان وقوع آن‌ها، درک علل حوادث و متمایز کردن محرک‌های آشنا و ناآشنا (و رفتار وسیله‌ای مرتبط با هیجانات) مانند فعالیت حرکتی که برای دعوا، فرار و اجتناب از خطر در طول اولین سال زندگی ضرورت دارد.

در زمینه ترس در کودکی، تحقیقات گسترده‌ای انجام گرفته است. در بعضی موارد بین ۶ تا ۲۴ ماهگی، تقریباً تمام کودکان هیجانی نسبت به افراد ناآشنا و جداسازی از مربی در موقعیت‌های ناشناخته نشان عکس‌العمل‌های عاطفی منفی می‌دهند.

دیگر جنبه رشد هیجانات به ظهور هیجان‌هایی مانند احساس شرم و تحقیر، که ریشه اجتماعی داشته و از لحاظ شناختی پیچیده‌اند (احتمالاً در سال دوم زندگی) و همچنین با تفکیک عواطف و تفصیل شناختی آن‌ها مشخص شده است، مربوط می‌شود. همگام با تحولات در رشد شناختی در ایام خردسالی، استعدادهایی ظهور می‌یابند که حاکی از آنند که هم محرک‌های هیجانات و هم محتوای آن ممکن است به‌جای پدیده ملموس و عینی، از امور انتزاعی ناشی شده و به‌جای تعلق به حال، معلول حوادث گذشته یا آینده باشد.

مراحل رشد هیجانی کودکان

۱. تنظیم و توجه (از تولد تا سه‌ماهگی)

مهم‌ترین تکلیف نوزاد پس از تولد تنظیم حالت‌های فیزیولوژیک و تحریک‌های دریافتی از حواس است او در این مرحله یاد می‌گیرد تا برانگیختگی شدید را تحمل و به تنظیم حالت‌های درونی خود پردازد تا بتواند تعاملی را که برایش لذت‌بخش است حفظ کند. نقش والدین در ایجاد محیطی لذت‌بخش برای ایجاد علاقه و کنجکاوی در کودک حائز اهمیت است.

۲. جذب و علاقه‌مند شدن به انسان‌ها (از دو تا هفت‌ماهگی)

با نقشی که مادر یا مراقب در فراهم‌سازی محیط گرم و محبت‌آمیز ایفا می‌کند، به‌تدریج کودک روی آن‌ها سرمایه‌گذاری عاطفی می‌کند و لذت، صمیمیت و شادی حاصل از ارتباط با مراقب، او را قادر به توجه نمودن به صداها و چهره‌ها و درک و رمزگشایی طرح‌های صوتی و چهره‌های مختلف می‌کند.

۳. ارتباط متقابل دوسویه ارادی (از چهار تا ده‌ماهگی)

در سال اول زندگی کودک با مادر به ردوبدل کردن علامت‌های غیرکلامی عامدانه مشغول می‌شود و توانایی نوزاد برای استفاده از صدا و بدن، در مبادله هدفمند با دیگران در تحول شناختی او نقش حیاتی ایفا می‌کند. درک روابط علت و معلولی، تمیز «من» از «غیر من» و تشخیص هیجانات از دل این تعاملات هیجانی حاصل می‌شود.

۴. حل مسئله اجتماعی (از نه تا هجده‌ماهگی)

در طول سال دوم زندگی به خاطر رشد جسمی، کودک نقش فعال‌تری در تعاملات اجتماعی پیدا می‌کند و با اینکه مبادلات کودک هنوز در سطح پیش‌کامی است، اما اشکال پیچیده‌تری می‌یابد و کودک می‌تواند یک سری طولانی از تعاملات اجتماعی را برای حل مسائل و یا رسیدن به خواسته‌های خود سازمان‌دهی نماید.

۵. ایجاد بازنمایی یا ایده‌ها (هجده تا سی ماهگی)

چنین قابلیت‌هایی به واسطه تعاملات هیجانی مکرر به دست می‌آید و به کودک این امکان را می‌دهد تا تصویری ذهنی از اشیاء، افراد، اعمال و غیره بسازد که حتی در غیاب آن‌ها بتواند به آن‌ها دسترسی داشته باشد.

۶. پل زدن بین ایده‌ها و تفکر منطقی (سه تا شش سالگی)

در ادامه رشد هیجانی و با گسترش ایده و رشد زبان، کودک قادر می‌شود بین ایده‌ها پل‌های منطقی برقرار سازد. در این مرحله کودک صرفاً دارای ایده نیست، بلکه می‌تواند ایده‌ها را با افراد دیگر مبادله کند و با مرتبط ساختن نظرات و عقاید دیگران با ایده‌های خود، به سؤال‌های آن‌ها پاسخ دهد و در پاسخ دادن به دیگران ایده‌ها را به گونه‌ای منطقی به هم ربط می‌دهد.

• ناتوانی کودکان در روابط اجتماعی

اجتماعی شدن فرآیندی است که کودک از طریق آن ارزش‌ها، معیارها و رفتارهای متعارف جامعه خود را فرامی‌گیرد. خانواده اولین نهاد اجتماعی شدن کودک است. پدر و مادر با رسیدگی فوری به نیازهای اولیه کودک، می‌توانند حس «اعتماد اولیه» را در او پرورش دهند.

«اگر زمانی که کودک گرسنه است، خسته است، یا هوشیار است و به دنبال فردی می‌گردد که با او بازی کند، در کنار او باشند، حس ارزشمندی و اعتماد در او شکل خواهد گرفت. در غیر این صورت، کودک دنیا را محیطی ناامن و غیرقابل اطمینان خواهد یافت که برای برآورده ساختن نیازهای اولیه‌اش مجبور است مدت‌ها گریه کند و انتظار بکشد. رابطه‌ای که والدین - و به‌ویژه مادر - با کودک برقرار می‌سازند، رابطه‌ای توأم با دل‌بستگی و امنیت است که شالوده اجتماعی شدن او را در سال‌های بعدی رشد فراهم می‌کند. آن‌ها سعی می‌کنند با الگو قرار دادن خود رفتارهای شایسته اجتماعی را به فرزندشان بیاموزند.

هرچند کودکان از همان روزهای اول زندگی به دیگران واکنش نشان می‌دهند، در دوره‌ی شیرخوارگی از برقراری ارتباط با محیط اطراف کاملاً ناتوان است، بنابراین روابط اجتماعی آن‌ها ملاحظه نمی‌شود، بلکه به‌مرور زمان ظاهر می‌شود.

غالباً اولین علامت واکنش اجتماعی کودک لبخند است که در دو تا سه ماهگی اتفاق می‌افتد و باعث توجه والدین و اطرافیان به او می‌شود، در سال دوم زندگی، کودک می‌تواند به تدریج با دیگران روابط متقابل برقرار سازد. از سال سوم به بعد کودک روابط خود را با همسالان گسترش می‌دهد. در این سال‌ها کودک مایل به مشارکت در بازی‌ها و فعالیت است.

مراحل رشد روانی اجتماعی اریکسون

نظریه رشد روانی - اجتماعی اریکسون، یکی از معروف‌ترین نظریه‌های شخصیت در روان‌شناسی است. اریکسون نیز همانند فروید اعتقاد داشت که شخصیت هر فرد، طی مراحل رشد می‌یابد. نظریه اریکسون برخلاف نظریه مراحل روانی - جنسی فروید، به تشریح تأثیر تجربه اجتماعی در تمام طول عمر می‌پردازد. اریکسون مراحل رشد روانی اجتماعی را چنین طبقه‌بندی نموده است:

۱. اعتماد در برابر بی‌اعتمادی

نخستین مرحله نظریه رشد روانی - اجتماعی اریکسون، بین تولد تا یک‌سالگی پدید می‌آید و بنیادی‌ترین مرحله در زندگی است. به دلیل آن‌که نوزاد به‌طور کامل وابسته است، رشد اعتماد در او به کیفیت و قابلیت اطمینان کسی که از او پرستاری می‌کند بستگی دارد. اگر اعتماد به نحو موفقیت‌آمیزی در کودک رشد یابد، او در دنیا احساس امنیت خواهد کرد. اگر پرستار ناسازگار، پس‌زنده یا از نظر عاطفی غیرقابل‌دسترس باشد، به رشد حس بی‌اعتمادی در کودک کمک می‌کند. عدم توفیق در رشد اعتماد، به ترس و باور این‌که دنیا ناسازگار و غیرقابل‌پیش‌بینی است منجر می‌گردد.

۲. خودگردانی و انکاء به نفس در برابر شرم و شک

دومین مرحله نظریه رشد روانی - اجتماعی اریکسون، در دوران اولیه کودکی صورت می‌گیرد و بر شکل‌گیری و رشد حس عمیق‌تری از کنترل شخصی در کودکان تمرکز دارد. اریکسون همانند فروید عقیده داشت که آموزش آداب دستشویی رفتن، بخش حیاتی و ضروری این فرایند است. اما استدلال اریکسون کاملاً با فروید متفاوت بود. اریکسون عقیده داشت که یادگیری کنترل کارکرد بدن به پیدایش حس کنترل و استقلال می‌انجامد. رویدادهای مهم دیگر در این مرحله شامل به دست آوردن کنترل بیشتر بر انتخاب غذا، اسباب‌بازی و لباس است. کودکانی که این مرحله را با موفقیت پشت سر بگذارند، احساس امنیت و اطمینان می‌کنند. در غیر این صورت، حس بی‌کفایتی و شک به خود در آن‌ها باقی می‌ماند.

۳. ابتکار در برابر گناه

در خلال سال‌های قبل از مدرسه، کودکان شروع به قدرت‌نمایی و اعمال کنترل بردنی‌ای خود از طریق برخی بازی‌ها و سایر تعاملات اجتماعی می‌کنند. کودکانی که این مرحله را با موفقیت بگذرانند، حس توانایی شخصی و قابلیت رهبری دیگران را پیدا می‌کنند؛ و آن‌هایی که در به دست آوردن این مهارت

ها ناکام می‌مانند، حس گناه، شک به خود و کمبود ابتکار در آن‌ها باقی می‌ماند.

۴. کوشایی در برابر حقارت

این مرحله، سال‌های اول مدرسه، تقریباً از ۵ سالگی تا ۱۱ سالگی را در برمی‌گیرد. کودکان از طریق تعاملات اجتماعی شروع به رشد حس غرور نسبت به دستاوردها و توانایی‌های خود می‌کنند. کودکانی که توسط والدین یا معلمان تشویق و هدایت می‌شوند، حس کفایت، صلاحیت و اعتقاد به توانایی‌های خود در آن‌ها به وجود می‌آید. آن‌هایی که از سوی والدین، معلمان یا هم‌سن‌وسال‌های خود به قدر کافی مورد تشویق قرار نمی‌گیرند به توانایی خود برای موفقیت، شک خواهند کرد.

۵. هویت در برابر گم‌گشتگی

در دوران نوجوانی، کودکان به کشف استقلال خود می‌پردازند و به عبارت دیگر، خود را حس می‌کنند. آن‌هایی که از طریق کاوش‌های شخصی، تشویق و پشتیبانی مناسبی دریافت کنند، این مرحله را با حس استقلال و کنترل و نیز حسی قوی نسبت به خود پشت سر می‌گذارند؛ و کسانی که نسبت به باورها و تمایلات خود نامطمئن بمانند، درباره خود و آینده نیز نامطمئن و گم‌گشته خواهند بود.

۶. تعلق در برابر انزوا

این مرحله، دوران اولیه بزرگسالی، یعنی زمانی که افراد به کشف روابط شخصی می‌پردازند را در برمی‌گیرد. اریکسون عقیده داشت که برقرار کردن روابط نزدیک و متعهدانه با دیگران ضرورت دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، روابط مطمئن و متعهدانه‌ای را به وجود خواهند آورد. به یاد داشته باشید که هر مرحله بر پایه مهارت‌های یاد گرفته‌شده در مراحل قبل بنا می‌شود. اریکسون عقیده داشت که حس قوی هویت شخصی برای ایجاد روابط صمیمانه و همراه با تعلق خاطر اهمیت دارد. مطالعات نشان داده‌اند که کسانی که حس ضعیفی نسبت به خود دارند در روابطشان نیز تمایل به تعهدپذیری کمتری دارند و بیشتر در معرض انزوای عاطفی، تنهایی و افسردگی قرار دارند.

۷. فعالیت در برابر رکود

در دوران بزرگسالی، ما به ساختن زندگی خود ادامه می‌دهیم و تمرکزمان بر روی شغل و خانواده قرار دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، حس خواهند کرد که از طریق فعال بودن در خانه و اجتماع خود، در کار جهان مشارکت دارند. آن‌هایی که در به دست آوردن این مهارت ناموفق باشند، حس غیرفعال بودن، رکود و درگیر نبودن در کار دنیا را پیدا خواهند کرد.

۸. یکپارچگی در برابر ناامیدی

این مرحله مربوط به دوران کهن‌سالی است و بر بازتاب فعالیت‌های گذشته تمرکز دارد. آن‌هایی که در این مرحله ناموفق هستند حس خواهند کرد که زندگی‌شان تلف شده است و برگزیده افسوس خواهند خورد. در این حالت است که فرد با حس ناامیدی و ناخشنودی روبرو خواهد شد.

کسانی که از دستاوردهای گذشته خود در زندگی احساس غرور داشته باشند، حس یکپارچگی، درستی و تشخیص خواهند کرد. با موفقیت پشت سرگذاشتن این مرحله یعنی نگاه به گذشته با اندکی تأسف و احساس رضایت کلی این افراد کسانی هستند که خردمندی به دست می‌آورند، حتی در مواجهه با مرگ.

۲. خودمحوری کودکان

یکی از ویژگی‌های دوران کودکی خودخواهی و خودمحوری آنان است، به‌طورکلی، کودکان خود را محور و مرکز دنیا می‌دانند و باورشان این است که اسباب و علل و عوامل، برای آن‌ها و در خدمت آن‌ها باید باشد، قبل از بررسی این ویژگی لازم است که اول معنی و مفهوم خودمحوری را بررسی نمایم

مفهوم خودمحوری

خودمحوری را در کتب لغت این‌چنین معنی کرده‌اند: «وضع یا کیفیت عقل و اندیشه‌ی خود را مرکز و محور هرگونه رأی و تصمیمی قرار دادن، وضع یا کیفیت اندیشه و خواست خود را اساس اندیشه و خواست دیگران شمردن و از آن پیروی کردن».

خودمحور یعنی فردی که تنها احساس خود را درک می‌کند و قادر نیست حس طرف مقابل خویش را بفهمد. خودمحوری در کودکان یعنی تمایز ناکافی بین خود با جهان و دیگران و گرایش به درک، فهم و تفسیر جهان بر مبنای خود.

لذا، کودک ۲ تا ۷ ساله، به‌ویژه در سال‌های پایین‌تر قدرت این که خودش را به‌جای فرد دیگری بگذارد را ندارد. نقطه‌نظر دیگران را نمی‌فهمد. خودش را محور کائنات می‌پندارد. تصور می‌کند همه‌چیز در حول و حوش او اتفاق می‌افتد. به این امر خودمحوری یا خود مرکز گرایی گفته می‌شود.

مترادف خودمحور: خودمدار، خودبین، خودخواه، خودپسند، خودپرست است، کودکان ۳، ۴ ساله به شدت به وسایل شخصی خود علاقه‌مند هستند که این علاقه‌مندی ناشی از درک محدود آن‌ها نسبت به محیط اطراف و نیز قوی بودن حس خودمحوری آن‌ها است. حتی بسیاری از کودکان اسباب‌بازی‌های دوستانشان را نیز متعلق به خود می‌دانند.

باوجود آنکه معمولاً کودکان در این سن تمایلی به مشارکت ندارند، اما وقتی بزرگ‌ترها و به‌خصوص

مادران، آن‌ها را به زبانی کودکانه تشویق کنند و نمونه‌های واقعی خوبی نیز به‌عنوان الگو به آن‌ها ارائه دهند، کودکان می‌توانند به افرادی بسیار دست و دل‌باز تبدیل شوند.

«میزان درک کودک در سال‌های نخستین زندگی به دنیا نسبت به بزرگ‌سالان بسیار محدود و متفاوت است. کودک تا حدود ۳ تا ۴ سالگی از بسیاری رفتارهایی که برای بزرگ‌ترها معیار اخلاقی تلقی می‌شود، درکی ندارد؛ اصلاً به دیگران فکر نمی‌کند و همه‌چیز را متعلق به خود می‌داند. کودکان در این سن و سال هرچقدر هم اسباب‌بازی داشته باشند بازهم از دادن آن‌ها به دیگری امتناع می‌کنند».

«خودمحوری در کودکان زمانی پدیدار می‌شود که کودکان از نظر تفکر در مراحل اولیه قرار دارند، مرحله‌ای که ما آن را به‌عنوان مرحله تفکر اولیه می‌شناسیم».

در این حالت، تفکر خودمحور در کودک وجود دارد این تفکر خودمحور به حدی است که حتی اگر به‌عنوان مثال کودک زمین بخورد و پایش درد بگیرد، به دنبال این امر است که چرا مادر نیز پای خود را ماساژ نمی‌دهد.

خودمحوری (خودمیان بینی) در نظریه رشد شناختی پیاژه

از دیدگاه ژان پیاژه، خودمیان بینی (خودمحوری) حالت روانی بهنجاری است که در آن نبود تمایز میان واقعیت شخصی (واقعیت از دیدگاه و در ذهن شخص) و واقعیت عینی قابل مشاهده است. به بیان دیگر خودمیان بینی به مفهوم ناتوانی در درک نظرهای دیگران و نبود احساس نیاز به جستجوی دیدگاه‌ها و واقعیت‌های موجود موافق و مخالف برای تأیید نظر خود است.

در نظام پیاژه هر دوره با خودمیان بین ویژه خود شروع شده و با تمرکززدایی پایان می‌یابد. در مرحله عملیات عینی نیز کودک خودمیان بین (به‌ویژه در مرحله پیش عملیاتی) خود را در مرکز جهان می‌بیند. این ویژگی که در ۲ سالگی (آغاز مرحله پیش عملیاتی) در اوج خود است در شرایط طبیعی و بهنجار در حدود ۱۱ سالگی (پایان مرحله عملیات عینی) به پایین‌ترین سطح می‌رسد و البته جای خود را به شکلی دیگر که ویژه دوره عملیات صوری است می‌دهد.

خودمحوری در رشد شناختی نوجوانان

به گفته دوروزنرول، (۱۹۷۸)؛ هادسن و گری، (۱۹۸۶)، تفکر عملیات صوری سبب پدیداری نوع جدیدی از خودمحوری می‌شود. ظرفیت اندیشیدن به افکار خود سبب می‌شود که آگاهی نوجوانان از خود بیشتر شود و در نتیجه آن‌ها خودمحور، خودآگاه و درون‌نگر می‌شوند. نوجوانان چنان به خود مشغول می‌شوند که تصور می‌کنند دیگران نیز به اندازه آن‌ها درباره ظاهر و رفتارشان وسواس دارند. از دیدگاه ال‌کاینده، (۱۹۶۷)، همین

باور مشغولیت ذهنی دیگران با ظاهر و رفتار نوجوان است که خودمحوری او را تشکیل می‌دهد. نوجوانان در بخش اعظم اوقات تصور می‌کنند که روی صحنه هستند، در نتیجه بیشتر انرژی آنان صرف واکنش به شنوده‌ای تصویری می‌شود. به همین دلیل است که نوجوانان به شدت خودآگاه می‌شوند.

• جاندار پنداری کودکان

یکی دیگر از ویژگی‌های دوره کودکی، جاندار پنداری کودکان است، کودکان همه موجودات اطراف خودشان را جاندار و باشعور می‌پندارند و تفاوتی میان موجودات جاندار و بیجان نمی‌بینند.

مفهوم جاندار پنداری

جاندار پنداری عبارت از گرایش کودک در زنده و هوشیار دانستن موجودات بیجان است، بر اساس این گرایش، اجسام به منزله‌ی موجودات زنده و صاحب اراده‌اند، جاندار پنداری ساده‌ترین نوع درک جنبش‌ها است، جنبش‌هایی که دارای هدف و مقاصدی هستند؛ به عنوان مثال، وقتی کودک حرکات منظمی مثل طلوع و غروب خورشید را در طبیعت مشاهده می‌کند و آن‌ها را ناشی از زنده بودن عوامل طبیعت تلقی کند، به نوعی جاندار پنداری دست‌زده است.

پژوهش‌های پیازه تفاوت‌های اندیشه‌ی کودکان و بزرگسالان را به خوبی روشن می‌کند، یکی از تفاوت‌های اساسی این است که کودکان در مرحله عملیاتی، مانند بزرگسالان، میان موجودات جاندار و بیجان تفاوتی قائل نیستند، طرز فکر آنان اغلب زنده‌گرایانه (Animistic) است، یعنی کودکان به اشیای بیجان نسبت زندگی و احساسات می‌دهند.

پیاژه برای رهایی ذهن از این خصیصه، مرحله‌ی در نظر گرفته است، ولی مهم این است که این مراحل در تعامل فرد و محیط طی می‌شود و ذهن بزرگسالان که تحول یافته است، دارای این ویژگی نیست، با وجود آنکه پیازه قصد نداشت قضاوت‌های ارزشی درباره‌ی تفکر کودکان به عمل آورد، اما این امر مسلم است که او کمبودها و نارسایی‌هایی را که در تفکر کودکان وجود دارد، مورد نظر قرار داده و به خوبی آن‌ها را گزارش کرده است.

پیاژه جاندار پنداری را یکی از همین نارسایی‌های تفکر می‌داند که در دوران بزرگسالی از بین می‌رود، به عبارت دیگر، تفکر بزرگسالانه دارای این کمبود نیست.

پیاژه مراحل تحوّل جاندار پنداری را از لحاظ نمود ظاهری زندگی چنین ترسیم کرده است:

در مرحله اول برای کودکان چهار تا شش ساله هر چیز که فعال باشد یا کنش و فایده‌ای نشان دهد، جاندار است.

در مرحله دوم که از شش تا هشت سالگی است، کودک، زندگی را با حرکت تعریف می کند و هر شئی که دارای حرکت باشد، به نظر او واجد زندگی است.

در مرحله ای سوم، یعنی از هشت تا ده سالگی، کودک بین حرکات ارتجاعی و حرکات برانگیخته تفاوت قائل می شود و در نتیجه، در این مرحله فقط آنچه را که خود به خود حرکت می کند، زنده یا جاندار می پندارد. در چهلمین مرحله، یعنی از یازده سالگی به بعد، زنده بودن به حیوانات و گیاهان محدود می گردد.

بر این اساس، طی مراحل ذهن آدمی از خصیصه ی مذکور رهایی می یابد. این تحوّل از طریق تعامل فرد و محیط صورت می گیرد و ذهن بزرگ سال تحوّل یافته -به اعتقاد پیازنه - دارای ویژگی جاندار پنداری نیست. علاقه به نسبت دادن هشیاری به اشیا و موجودات غیر جاندار. این جلوه را غالباً در کودکان خردسال که هنوز نمی توانند جاندار را از غیر جاندار تمیز دهند، می بینیم، آن ها از نسبت دادن صفات زندگان به موجودات غیرزنده لذت می برند و معمولاً صفاتی را به آن ها نسبت می دهند که والدینشان به خود ایشان نسبت می دهند. جاندار پنداری تمایلی است که ضمن آن کودک سعی می کند به اشیا بی جان شعور بدهد. درواقع کودکان خردسال اطلاعات و تجارب زیادی ندارند تا تفاوتی بین اشیا جاندار و بی جان قائل شوند. کودک تصور می کند همان گونه که خودش محیط اطراف را درک نموده، با آن ارتباط برقرار می کند، اشیا و پدیده های دیگر نیز همانند او عمل می کنند.

خیلی مشکل است که بگوییم تفکر جاندار پنداری به این دلیل شروع می شود که کودکان خردسال قادر نیستند تصورات ذهنی خود را به زبان بیاورند، لذا باید افکار آنان در عمل به نمایش درآید.

اندیشه جاندار پنداری در حدود ۲ سالگی شروع شده، در سنین ۴ تا ۵ سالگی به اوج خود می رسد و پس از آن با سرعت کاهش یافته، در آستانه ورود کودک به مدرسه از بین می رود. مسلماً کودکان سنین کودکستانی و پیش دبستانی، در خانواده از زمینه مساعدی برای تمایل به داشتن اندیشه جاندار پنداری برخوردارند.

خانواده کودکان را تشویق می کند که برنامه های تلویزیونی، بخصوص برنامه های کودک را تماشا نمایند، برنامه هایی که در آن اسباب بازی ها، گل ها، حیوانات، ستاره ها و اشیا مختلف مثل آدم ها رفتار کرده، حرف می زنند. زمانی هم پدر و مادر کودکان را از لگزدن به درودیوار منع کرده، یا مثلاً می گویند: استکان را پرت نکن، دردش می آید، جاندار پنداری را در آن ها تقویت می کنند.

بدون تردید جاندار پنداری یا حیات بخشی به پدیده ها یا اشیا بی روح، برای کودکان نوعی احساس خوشایند و رضامندی درونی را همراه دارد. جاندار پنداری بازی های آن ها را بانشاط تر می کند، بخصوص در دورانی که کودکان نمی توانند با اطرافیان بازی کنند. زمانی که کودک با کسب مهارت های اجتماعی می تواند

با دیگران ارتباط بیشتری برقرار کند، رغبت او به بازی با اسباب بازی کمتر می شود.

جاندار پنداری نه تنها مانعی برای رشد مهارت های اجتماعی نیست، بلکه کودک با نشان دادن احساس همدلی و همدردی با اشیایی که آن ها را در تخیل خود جاندار می پندارد، می آموزد که با دیگران در موقعیت های مختلف چگونه رفتار کند. وقتی که کودک با لالایی عروسک خود را می خواباند، ترس او از تنهایی کاهش می یابد».

در مورد جاندار پنداری و مراحل تحول آن در کودکان ایرانی، مریم نوزادان پژوهشی انجام داده است که نتیجه آن را اینجا می آوریم.

این پژوهشگر ۱۰۰ کودک ۵ سال تمام تا ۱۲ سال و ۱۱ ماه (۴۵ دختر ۵۵ - پسر) را مورد بررسی قرار داده است که به ادعای خودش از طبقه متوسط اجتماعی - فرهنگی به صورت تصادفی انتخاب نموده است، پژوهشگر از روش کلینیکی پیازه استفاده نموده و ادعا می کند که پیازه در کتاب «جهان به تصور کودک» خاطرنشان می کند که با تمام انتقادات وارد بر این روش می توان نتایج کافی و نظام داری را در مورد جاندار پنداری از آن به دست آورد. هم چنین برای محاسبه نتایج آماری نیز از روش استاندارد راسل و دنیس استفاده نموده است.

در بررسی و تحلیل پاسخ آزمودنی ها در مورد جاندار یا بیجان بودن اشیاء و چرایی جاندار بودن آن ها دیده شد که اکثر آزمودنی ها پاسخ های مشابه ای به سؤالات داده اند، بدین شرح که:

اولاً: گرایش زنده و هشیار پنداشتن اشیاء در تمامی پاسخ ها نمایان بوده.

ثانیاً: این گرایش در هر گروه بر اساس صفات مشخص و خاصی از اشیاء تغییر می نماید، مثلاً گروهی خورشید، آب، صندلی و تقریباً تمامی اشیاء مورد پرسش را زنده نامیده و علت آن را نیز فعالیت و قابل استفاده بودن آن ها ذکر کرده اند، عده ای نیز دوچرخه، ماشین، ابر و خلاصه اجسام متحرک را اعم از هر نوع حرکتی زنده دانسته و گروهی نیز هر جسمی را که حرکت ارتجالی داشته و یا خود به تنهایی کاری را انجام می دهد مانند خورشید و باد زنده نامیده اند، البته گاهی در پاسخ ها لغزشی دیده می شود که محقق علت آن را نتیجه تحول نظام فکری کودک بیان داشته است؛ زیرا یک مرحله خود به چندین مرحله ای کوچک تر تقسیم می شود و هم چنین دامنه ای مراحل تحول نیز طولانی است و در نتیجه باید به اکثریت پاسخ ها توجه کرد.

خلاصه گروهی تنها انسان، حیوانات و گیاهان را جاندار نامیده اند، اما علاوه بر این ۴ گروه که بیشترین درصد نمونه را شامل می شود، عده ای بسیار کمی از کودکان در ضمن جاندار پندار بودن در پاسخ های خود هیچ نوع تصور و مفهوم مشخصی در مورد جاندار بودن اشیاء ارائه نداده و یا گروهی صفاتی را جدا از صفات بیان شده متذکر شده اند.

در مورد دو گروه اخیر چنین متذکر می شود که جاندار پنداری پیش از ۴ تا ۶ سالگی به صورت پراکنده

یا غیر نظام‌دار در تمام کودکان وجود دارد و درواقع کودک در این سنین جاندار پندار واقعی و کامل است و همه‌چیز برای او زنده و باهدف است و هیچ‌گاه در مورد زندگی وزنده بودن فکر نمی‌کند و سالی ندارد اما از سن ۶ سالگی به تدریج سؤالات پیش آمده و جاندار پنداری در یک چهارچوب نظام‌دار شروع به تحول خواهد نمود و از آن به بعد کودک بر اساس صفات مشخصی اشیاء را جاندار خواهد نامید و بین این دو مرحله، مرحله‌ای قرار دارد که درواقع ابتدای جاندار پنداری نظام‌دار بوده و کودک، دچار تعارض شده و در ضمن اینکه از جاندار پنداری کامل خارج گردیده هنوز هیچ نوع صفات یا مشخصاتی برای زندگی وزنده بودن اشیاء ندارد و در پاسخ پرسش‌ها مجموعه‌ای از جواب‌های مشابه یا مخالف و یا فقط (من نمی‌دانم) ارائه خواهد داد، به همین جهت این مرحله را مرحله «فقدان مفهوم مشخص» نامیده است و گروه دوم را که صفاتی جدا از صفات و علل پیازه بیان کرده و تنها ۲٪ کل آزمودنی‌ها را شامل می‌شوند تحت مرحله «مفهوم خاص» قرار داده است؛ زیرا این گروه صرفاً انسان و حیوان را زنده و بقیه اشیاء را بیجان نامیده‌اند که شاید این مرحله، مرحله‌ای قبل از مرحله چهارم باشد.

این محقق در ادامه می‌نویسد: پس باتوجه به نوع پاسخ‌ها و آنچه پیازه و دیگران در سایر کودکان مشاهده نموده‌اند می‌بینیم که این کودکان نیز گرایش جاندار پندارانه را نشان داده و اکثر پاسخ‌ها نیز مطابق مراحل تحول جاندار پنداری است و از میان ۱۰۰ آزمودنی مورد بررسی ۹۰٪ آزمودنی‌ها طبق مراحل چهارگانه پیازه قابل مرحله‌بندی می‌باشند.

پژوهشگر خلاصه‌ای پژوهش خود را این‌چنین ارائه می‌دهد:

در این تحقیق ۱۰۰ آزمودنی ۵ تا ۱۲ سال و ۱۱ ماه (۴۵ دختر ۵۵ - پسر) از طبقه متوسط به منظور بررسی جاندار پنداری و مراحل تحول آن مورد آزمایش قرار گرفتند.

روش تحقیق مطابق روش کلینیکی پیازه و با استفاده از روش آماری راسل و دنیس بود نتایج که به دست آمده بدین شرح خلاصه می‌گردد:

- این نمونه از آزمودنی‌های ایرانی قابل طبقه‌بندی در مراحل جاندار پنداری پیازه است یعنی در حدود ۹۰٪ آنان در این مراحل و بقیه در مراحل SC و NC قرار داشتند.

- چگونگی مراحل تحول با افزایش سنی نسبت مستقیم داشته و تا حدودی سنین پیشنهادی پیازه را در این نمونه می‌توان مشاهده کرد.

- تفاوت مراحل تحول در گروه‌های دختر و پسر از نظر آماری معتبر دیده نشده است.

- در صد پاسخ‌های مثبت و منفی سؤالات در مراحل و گروه‌های سنی محاسبه گردید.

- عمومیت فرضیه جاندار پنداری و مراحل آن با این نمونه در کودکان ایرانی نیز تأیید گردیده است.

بنابراین یکی از ویژگی‌های دوره کودکی انسان خصیصه جاندار پنداری است و کودکان در این دوره تمام اشیاء و موجودات دور برش را به‌مثابه یک موجود جاندار وزنده و هوشیار می‌پندارند.

جاندار پنداری پیاژه و ادراک فیزیونومیک ورنر

مهمترین و اصلی‌ترین مفهومی که ورنر در روان‌شناسی رشد ارائه کرده، ادراک فیزیونومیک است که بیشترین شباهت و رابطه معنایی را با مفهوم جاندار پنداری در نظریه پیاژه دارد.

«ما هنگامی که به کیفیت‌های حرکتی، عاطفی و بیان‌کنندگی دیگران واکنش نشان می‌دهیم به‌صورت قیافه‌شناسانه واکنش نشان می‌دهیم. ورنر این شیوه ادراک را از آن‌رو قیافه‌شناختی نامید که مبتنی بر قیافه یا چهره‌ی فرد است؛ یعنی این چهره اوست که عواطف را مستقیماً به ما منتقل می‌کند».

ورنر برای ادراک فیزیونومیک ویژگی‌های بصری، قیافه‌شناسانه و شهودی قائل می‌شود که با مفهوم جاندار پنداری که گرایش به زنده و هشیار دانستن موجودات بیجان است، هماهنگی دارد.

ادراک فیزیونومیک با افتراق و یکپارچگی سلسله‌مراتبی در مراحل انتزاعی تفکر از بین می‌رود و جاندار پنداری نیز از ۱۱ سالگی به بعد، به حیوانات و گیاهان محدود می‌گردد، اما به نظر ورنر ادراک فیزیونومیک میان شاعران و هنرمندان و البته بیماران اسکیزوفرنی دوباره نمود می‌یابد؛ اما از نظر پیاژه جاندار پنداری نوعی نقص در تفکر پیش‌عملیاتی است و در بزرگ‌سالی ناپدید می‌شود. زیرا به علت نبود تفکر انتزاعی پیشرفته در مرحله پیش‌عملیاتی، حواس کودک از آمیختگی برخوردار است و از این‌رو کودک مرزی میان خود و محیط قائل نمی‌شود و ویژگی سرزندگی و طراوت حواس خود را بر اشیاء فرافکن می‌کند و از این‌رو اشیاء را جاندار می‌پندارد که ورنر می‌گوید: کودک نظیر یک هنرمند، جهان را از طریق شیوه‌های قیافه‌شناسانه، درون حسی و به نحوی فعال و سرزنده، به شکل تصویری درک می‌کند.

هماندسازی کودکان

- یکی دیگر از ویژگی‌های دوران کودکی همانندسازی و تقلید است که در این قسمت به‌طور خلاصه و فشرده به بررسی و تبیین آن می‌پردازیم.

تقلیدگرایی و همانندسازی در بزرگ‌سالان هم رایج است، اما در کودکان بیشتر است، بسیاری از آموزش‌های کودک، خصوصاً تکلم کردن‌شان از طریق تقلید صورت می‌گیرد، البته به‌هر میزان که انسان رشد می‌کند و از نظر عقلی کامل‌تر می‌شود، روحیه‌ی تقلید در او ضعیف‌تر و جنبه‌ی ابتکار در او قوی‌تر می‌شود.

کودکان در جریان رشد خود، یک سلسله نگرش‌های رفتاری را فرامی‌گیرند که شبیه نگرش‌ها و الگوهای رفتاری والدینشان است، این شباهت فرزند با پدر و مادر گاهی به قدری چشم‌گیر است که حتی در راه رفتن، اطوار و زیروبم صدا نیز مشاهده می‌شود، به همین خاطر است که می‌گوییم کودک با پدر و مادرش همانندسازی می‌کند.

همانندسازی یکی از مکانیسم‌های سازگاری است که فرد به وسیله آن رابطه‌ی عمیقی را با خانواده، گروه و یا موسسه‌ای به منظور بالا بردن مقام خود برقرار می‌کند. به عبارت دیگر به وسیله آن، قدرت او از قوت دیگران سرچشمه می‌گیرد. ناگفته پیداست که همه‌ی افراد بشر، مکانیسم همانندسازی را تا اندازه‌ای به کار می‌برند. مثلاً طفل خود را با مادرش همانند می‌سازد و یا اینکه پسر کوچکی قدرت پدرش را به رخ دیگران می‌کشد و به همین منوال تمام افراد بشر خود را به نحوی با شخصیت‌های معروف و یا مؤسسات معتبر، تیم‌های ورزشی و باشگاه‌های سرشناس همانند می‌سازند و بدین وسیله احساس برتری و بزرگی می‌کنند.

فروید معتقد بود که همانندسازی یکی از مکانیسم‌های دفاعی روانی است که برای سازگاری بهتر فرد به کار می‌رود. این مکانیسم به طور ناخودآگاه صورت می‌گیرد و شخص به وسیله آن سعی می‌کند خود را جانشین شخص دیگر و یا کاملاً شبیه او سازد؛ زیرا این عمل در رشد و توسعه شخصیت انسان اهمیت زیادی دارد و مخصوصاً در ساخته شدن سوپر ایگو (وجدان) نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

به عقیده فروید اگر همین عمل به توسط خودآگاه صورت بگیرد، تقلید نامیده می‌شود، اما بعضی از روان‌شناسان نظریه‌ی فروید را مبنی بر اینکه همانندسازی فرایندی ناخودآگاه است، مورد انتقاد قرار داده‌اند. این عده معتقدند که کودکان و نوجوانان با تمام ویژگی‌های یک الگو همانندسازی نمی‌کنند، به طور مثال یک پسر ممکن است از نظر مهارت‌های اجتماعی پا جای پدر بگذارد ولی از لحاظ شوخ طبعی، رفتاری مشابه دوست خود داشته باشد و خصوصیات اخلاقی پدر را مورد تأیید قرار ندهد.

این عده از روان‌شناسان همانندسازی را نوعی یادگیری می‌دانند که در طی آن کودکان و نوجوانان آن دسته از رفتارهایی را مورد تقلید و همانندسازی قرار می‌دهند که به خاطر انجام آن پاداش دریافت کرده‌اند. بر طبق این نظریه همانندسازی فرایندی است مستمر و دائمی که در طی آن خصوصیات و تمایلات فرد تحت تأثیر تجارب مستقیم و تجارب جانشینی وی قرار می‌گیرد؛ اما صرف نظر از تعاریف مختلفی که در مورد همانندسازی شده است همه‌ی آن‌ها در این که همانندسازی فرایندی اساسی در اجتماعی شدن کودکان و نوجوانان به حساب می‌آید، اتفاق نظر دارند.

به هر حال از آنجا که کودکان اولین و بیشترین برخورد را در زندگی با والدین خود دارد، می‌توان والدین به ویژه والد هم جنس را به عنوان منبع اصلی همانندسازی به حساب آورد.

هماندسازی تحت عنوان مکانیسم درونی سازی هم ذکر شده است، باید در نظر داشت که کودکان با درونی ساختن ویژگی های والدین، برادران و خواهران (به ویژه هم جنس)، مربیان، پیشوایان مذهبی، دوستان و دیگران، خود را به صورتی ناخود آگاه با آنان همانند می کنند.

مفهوم همانندسازی

همانند، یعنی هم مانند، مانند هم مثل یکدیگر، شبیه، نظیر، مثل همانندسازی یعنی کسی خودش را مثل و مانند فرد دیگری بسازد و در عمل یا گفتار از او تقلید نموده و از او الگوی شخص بگیرد.

هماندسازی عبارت است، از ارتباط و پذیرش روانی، عاطفی یا احساسی با فرد، گروه و یا نهاد دیگر انسان دارای محدودیت های شخصی بسیاری است و در نتیجه ممکن است کاملاً در رسیدن به هدف خویش موفق نباشد ولی با ایجاد همبستگی فکری و ذهنی با افراد و یا نهادهای موفق، احتمالاً بازتاب شکوهمندی دریافت می کند.

هماندسازی، اصطلاحی در روان کاوی است که بیشتر از نوشته های فروید ریشه می گیرد، فروید اصطلاح همانندسازی را به دو شیوه بکار می برد:

- فرایندی است که طی آن «ego» یا «من» تلاش می کند تا اشیاء یا رویدادهای درون محیط را با امیال یا آرزوها «id» مطابقت دهد.
- تمایل به افزایش دادن احساس ارزشمند بودن، از طریق متصل کردن خود به یک شخص، گروه، یا سازمانی که مهم به حساب می آید.

هماندسازی یکی از فرایندهای رشد شخصیت است. در عین حال همانندسازی یکی از مکانیسم های دفاعی خود نیز محسوب می شود. در همانندسازی فرد برای رشد شخصیت، خصوصیات مطلوب شخص دیگری را با استفاده از مکانیسم درون افکنی جزء شخصیت خویش می کند. در مواقعی که بخش «خود» شخصیت در معرض خطر اضطراب و ناکامی قرار می گیرد فرد به یک سلسله همانندسازی ها دست میزند تا خطر را از خود دور کند. احساس غرور وقتی که وزنه بردار شهر در مسابقات کشوری برنده ی مدال طلا می شود یا وقتی که تیم ملی فوتبال در مسابقات جام جهانی برنده می شود، مثالهایی از همانندسازی هستند. انتخاب مُد، موسیقی، مجلات یا کتاب ها، یا حتی طرز حرف زدن یا رفتارهای دیگر، نیز می توانند نمونه هایی از همانندسازی باشند به این شرط که فرد را از لحاظ روانی به افرادی که وی آنها را موفق، قدرتمند، یا جذاب می داند، نزدیک تر سازد.

در این حالت، کودک با والدین خود همانندسازی می کند (ارزش های آنها را درونی سازی می کند)

و به این ترتیب، از تنبیه شدن به علت در پیش گرفتن ارزش‌هایی متضاد، اجتناب می‌کند. پیوستن یک نوجوان بدون اعتماد به نفس به گروه‌های شبه‌نظامی یا نظامی نیز نوعی همانندسازی است. اگر به معادل انگلیسی این اصطلاح (identification) نگاه کنیم، می‌توانیم بگوئیم که در این مکانیسم دفاعی، فرد، هویت (identity) یک شخص دیگر را تا حدی، به خود می‌گیرد.

همانندسازی زمانی است که کودک رفتار، گفتار، احساس است، باورها و طرز تفکر افرادی همچون پدر، مادر و مربی را که برایش محبوب و مطلوب هستند؛ به تدریج از خود نشان می‌دهد. نیاز کودک به تقلید از بزرگسالان و همانندسازی با آنها از طریق رفتار معقول، مطلوب و جذاب والدین به بهترین شیوه پاسخ داده می‌شود.

رفتار مطلوب اجتماعی و الگوهای بزرگسالان می‌تواند به سهولت نیاز کودک را به گسترش روابط اجتماعی تأمین نماید. همچنین فراهم کردن تجارب خوشایندی از محسور بودن کودک با همسالان خود، با نظارت و هدایت الگوهای بزرگسالی که مورد علاقه و توجه خاص کودک هستند، در رشد شخصیت و توسعه رفتار اجتماعی او فوق‌العاده مؤثر است.

عوامل مؤثر در همانندسازی

بسیاری از خصایص و ویژگی‌های به نحوی است که ارتباطی با الگویابی جنسیتی ندارد. برای مثال شرح طبیعی، صمیمیت و امانت از جمله ویژگی‌هایی است که بین زن و مرد مشترک است و کودکان ممکن است آنها را از هریک از والدین خود بیاموزند، بدون آنکه نقش‌های جنسیتی فرهنگ خود را نادیده گرفته باشند؛ اما به‌راستی چه عواملی منجر به همانندسازی کودکان می‌شود؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، عواملی را که منجر به همانندسازی می‌شود می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

- بزرگسالانی که گرم و نوازشگرند بیش‌تر مورد تقلید و همانندسازی قرار می‌گیرند تا کسانی که فاقد چنین خصوصیات هستند، طی مطالعات انجام‌شده، پسرانی که در آزمون‌های فرهنگی، نمره‌ی بالایی را کسب کرده‌اند، رابطه‌ی گرم‌تر و مهرآمیزتری با پدران‌شان داشته‌اند تا پسرانی که نمره‌ی پایین‌تری را در این آزمون‌ها به خود اختصاص داده‌اند. همچنین دخترانی که بر طبق ارزیابی‌ها دارای خلق‌وخوی زنانه بوده‌اند، رابطه‌ی گرم‌تر و محبت‌آمیزتری با مادر خود داشته‌اند تا دخترانی که نمره‌ی پایین‌تری را در این ارزیابی‌ها کسب کرده‌اند.

- دومین عامل اساسی که منجر به همانندسازی می‌شود وجود بزرگسالان قدرتمندی است که محیط کودک را کنترل می‌کنند، به‌طور مثال بر اساس مطالعات انجام‌گرفته، مشخص‌شده است دخترانی که

مادران‌شان نقش غالب را در خانواده دارند، بیش‌تر با مادر خود همانندسازی می‌کنند تا با پدران‌شان، همچنین در خانواده‌هایی که خواهران بزرگ‌تر وجود دارند، برادران کوچک‌تر بیش‌تر نقش‌های زنانه را از خود نشان می‌دهند و برعکس در خانواده‌هایی که برادران بزرگ‌تر وجود دارند، دختران کوچک‌تر بیش‌تر نقش‌های مردانه و خشن را از خود بروز می‌دهند.

- سومین عامل مهم و اساسی در همانندسازی به ادراک کودک از شباهت‌هایی که بین خود و الگوی منتخب خویش می‌بیند، بستگی دارد، هر قدر کودک خود را شبیه‌تر به یکی از والدین و یا بزرگ‌سالان دیگر بیابد، به همان اندازه بیش‌تر احتمال دارد که با چنین اشخاصی همانندسازی کند.

تقلید و همانندسازی

عده‌ای از روان‌شناسان معتقدند که بین تقلید و همانندسازی تفاوت کلی وجود دارد. آنان تقلید را صرفاً تکرار واکنش‌های مشخص و قابل‌مشاهده‌ی دیگران می‌دانند در صورتی‌که همانندسازی را فرایندی قلمداد می‌کنند که در طی آن کودکان الگوهای کلی و گسترده‌ی تفکر و رفتار را درونی می‌کنند، به عبارت دیگر همانندسازی کودک با فرد بخصوص، نشان می‌دهد که چه پیوند عاطفی شدیدی بین کودک و الگو وجود دارد، درحالی‌که تقلید این ویژگی را ندارد، از دیگر خصوصیات مهم در همانندسازی، ادراک کودک از شباهت بین خود و الگوست، وقتی‌که کودک به این شباهت پی‌برد، سعی می‌کند که خود را با سایر خصوصیات الگو، مانند گرمی، قدرت، توانایی، موقعیت اجتماعی و سایر رفتارهای وی نیز همانند سازد؛ زیرا کودک چنین استنباط می‌کند که با همانندسازی با الگو می‌تواند جایگاه اجتماعی او را نیز کسب کند. این دیدگاه ممکن است منجر به تأثیرات جانبی خاصی شود و ارزش‌های اجتماعی و یا ضداجتماعی به همراه داشته باشد. مثلاً اگر کودک پدر جنایت‌کار موفق‌ی داشته باشد، ممکن است با ارزش‌های او همانندسازی کند و رفتار او را الگو و سرمشق خود قرار دهد.

عده‌ای از روان‌شناسان نیز معتقدند که بین تقلید و همانندسازی تفاوت اساسی وجود ندارد؛ اما غالب روان‌شناسان صرف‌نظر از اینکه کدام طرف بحث را بگیرند متفق القولند که غالب آنچه کودکان از مشاهده‌ی والدین و سایر بزرگ‌سالان می‌آموزند چیزی فراتر از تقلید رفتار است.

در ضمن همانندسازی و تقلید می‌تواند تأثیرات درازمدتی داشته باشد که در طی آن ممکن است کودک رفتار والدین و سایر بزرگ‌سالان را مشاهده کند و اخلاقی را درونی سازد، ولی تا ماه‌ها و یا حتی سال‌ها بعد موقعیتی برای به کار بردن آن آموخته یا رفتار مشاهده‌شده را پیدا نکند.

برای مثال کودکان خردسال با دیدن والدین و سایر بزرگ‌سالان بسیاری از نقش‌ها را می‌آموزند و

دربازی‌های خیالی خود غالباً نقش مادر، پدر یا راننده‌ی قطار و نقش‌های دیگری را که زمانی آموخته‌اند، بازی می‌کنند، ولی نتیجه‌ی این یادگیری تا زمانی که کودک بزرگ شود و خودش پدر یا مادر شود و شغلی داشته باشد، معلوم نمی‌گردد.

کودکان، رفتارهای مختلف را یاد می‌گیرند، به تعبیر دیگر پسرها و دخترها از همان اوایل کودکی به خاطر رفتارهای مختلف به پاداش و یا تنبیه می‌رسند و به این طریق از راه مشاهده‌ی دیگران نقش‌هایی را که از زنان یا مردان انتظار می‌رود، می‌آموزند.

این نظریه‌پردازان همانندسازی و تقلید را یکی می‌دانند و می‌گویند که تقلید از والدین تنها یکی از چندین طریقی است که کودکان به کمک آن رفتاری را که فرهنگشان از زنان و مردان انتظار دارد، می‌آموزند. همچنین کودکان برای آموختن انتظارات جامعه‌ی شان امکانات زیادی دارند، از جمله وسایل ارتباط جمعی، خواهران و برادران، دوستان، معلمان، پیشوایان مذهبی و سایر بزرگ‌سالان.

• خاک‌بازی کودکان

یکی از ویژگی‌های کودکان بازی با خاک است، بازی که امروزه برای کودکان یا فراهم نیست و یا اگر فراهم شود، بعضی از والدین به‌شدت کودکان را از آن نهی می‌کنند، از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که فرمود: «ان التراب ربيع الصبيان» خاک بهار کودکان است. توصیه ما این است که مقداری ماسه به خانه بیاورید و بگذارید بچه با آن بازی کند. این کار، در پرورش تخیل او تأثیر فراوان دارد و می‌تواند احساسات او را تخلیه کند.

اصولاً بازی برای کودک وسیله‌ای است جهت شناسایی جهانی که در آن زندگی می‌کند و نیز راه شناخت امکاناتی است که در اطراف خود دارد و از این طریق است که رشد شخصیت و سلامت و نشاط کودک تحقق می‌یابد. از راه بازی است که کودک منظور و مقصود خود را عملاً بیان می‌کند و با محیط و جامعه‌اش پیوند می‌خورد بازی در زندگی کودک نقشی اساسی و حیاتی ایفا می‌کند.

از طریق بازی‌ها و ورزش‌ها، بسیاری از هدف‌های اساسی تربیتی و حتی آموزشی را می‌توان به طور غیرمستقیم در شخصیت کودک القا نمود و به هدف‌های مذکور دست یافت. باتوجه به اهمیت که پرورش غیرمستقیم در این دوره دارد، از دیدگاه تربیتی اسلام، بازی برای کودک بخصوص در هفت سال اول نقش بسیار حیاتی و اساسی دارد.

در هنگام بازی است که کودک خود تجربه می‌کند. می‌آموزد، رعایت دیگران را می‌کند، مهارت‌ها را فرا می‌گیرد؛ سعی و تلاش می‌کند؛ دقت به خرج می‌دهد؛ کنجکاوی می‌نماید؛ چگونه سخن گفتن در برخوردها

را فرا می گیرد و نیز با نحوه استفاده از اندام های حسی و حرکتی آشنا می گردد؛ سازگاری با دیگران را فرا می گیرد؛ نظم و انضباط را در حین بازی می آموزد و نیز یاد می گیرد که چگونه حق دیگران را در کارها رعایت نماید.

تحقیقات دانشمندان نشان می دهد در خاک باکتری های سودمندی وجود دارد که سروتونین را در مغز افزایش می دهد. سروتونین یک ماده حیاتی است که بر خلق و خو، حافظه، شادابی، یادگیری، اشتها و ... تأثیر می گذارد. جالب است بدانید در همین خاک به ظاهر کثیف موادی وجود دارد که سیستم دفاعی بدن را تقویت می کند.

نویسندهی کتاب «چرا خاک خوب است» می گوید: بگذارید کودک شما کودکی کند، اگر کودک شما هرروز بادرست ها و لباس های خاکی و کثیف به خانه نمی آید، بدن او در حال ساخت ارتش ایمنی لازم برای بدنش نیست درحالی که این مسئله حیاتی است.

تحقیقات نشان می دهد شعاع حرکتی کودکان در طول ۴۰ سال گذشته نزدیک به ۹۰ درصد کاهش داشته است. در گذشته کودکان ساعت ها در فضاهای باز و وسیع بازی می کردند اما امروزه این فضاها به اتاق ها و آپارتمان های کوچک محدود شده است.

بی تحرکی بچه ها تا جایی پیش رفته که متخصصان سلامت کودکان فهرستی از کارهایی را تهیه کرده اند که کودکان باید تا قبل از رسیدن به ۱۲ سالگی آن ها را امتحان کرده باشند. با کامل کردن این فهرست می توان مطمئن بود، کودک شما حداقل بخشی از مهارت های لازم در زندگی خود را پیدا کرده و حداقل لذت را از دوران کودکی خود برده است. این فهرست ابتدا شامل ۴۰۰ پیشنهاد مختلف بود که با انجام تحقیقاتی روی هزاران پدر و مادر و یادآوری خاطرات گذشته آن ها از بازی کردن به دست آمد. برای مثال بالا رفتن از درخت، ساختن یک سد ماسه ای کوچک برابر جریان آب، فرستادن یک بادبادک به هوا یا گرفتن پروانه کارهایی هستند که بسیاری از پدر و مادرهای امروزی در دوران کودکی خود تجربه کرده اند.

علاقه کودکان به خاک بازی

به گفته مری روبوش، پزشک و نویسنده کتاب چرا خاک خوب است: این علاقه کودکان به خاک به میلیون ها سال پیش برمی گردد. دستگاه ایمنی مانند عضلات بدن باید تمرین داشته باشد تا کاملاً رشد کند و قوی شود تا در برابر بیماری ها مقاومت نماید.

اینکه کودکی خاک بخورد، یک تمرین ایدئال برای دستگاه ایمنی بدن او و رسیدن به تناسب است. وقتی کودک چیزهایی را در دهانش می گذارد، درواقع به دستگاه ایمنی بدنش امکان کشف محیط زیست پیرامون را

می‌دهد. نه تنها این کار باعث می‌شود که واکنش‌های ایمنی بدن قوی‌تر شوند که برای محافظت از بدن لازم است، بلکه بهترین واکنش‌ها را به دستگاه ایمنی نابالغ آموزش می‌دهد.

ثابت شده است که بچه‌هایی که در مزرعه بزرگ می‌شوند و در معرض انواع و اقسام حشرات، کرم‌ها و عناصر طبیعی محیط‌زیست قرار دارند، آلرژی‌های کمتر و مشکلات کمتری در دستگاه ایمنی‌شان دارند تا بچه‌های شهری که بیشتر وقت خود را در خانه می‌گذرانند. بیرون بازی کردن با پای برهنه و خاک‌بازی کردن، برای سلامت بچه‌های امروزی اهمیت زیادی دارد.

• تفکر خیال‌پردازانه‌ی کودکان

تفکر خیال‌پردازانه به دوره کودکی اختصاص دارد. کودک، به تدریج از خیال غیرعقلانی فاصله می‌گیرد و به سمت معیار منطقی و عقلانی حرکت می‌کند و در دوره نوجوانی، جوانی و بزرگسالی به شیوه منطقی و عقلانی می‌اندیشد.

عده‌ای از محققان در این فرض تردید کرده‌اند. به نظر این عده، ممکن نیست کودکان و بزرگسالان کاملاً از نظر اندیشیدن، متفاوت باشند. به عبارت دیگر، خیال‌وار اندیشیدن و عقلانی تفکر کردن، ممکن است به جای رقابت در اذهان کودکان و بزرگسالان، در کنار یکدیگر موجود باشند.

به نظر اینان، تفکر خیال‌پردازانه، تنها از نداشتن ظرفیت تفکر انتزاعی، مفهوم‌پردازی و تفکر برحسب اصول کلی سرچشمه می‌گیرد و با دستیابی انسان به این ظرفیت‌ها، دوره آن‌هم به پایان می‌رسد. این تحلیل به طور جزئی درست است، ولی منشأ خیال‌پردازی را به طور کامل در انسان توضیح نمی‌دهد. به نظر می‌رسد خیال‌پردازی و عقلانی اندیشیدن با نوسان‌هایی در سرتاسر عمر در کنار هم حضور دارند.

• تصور انسان‌گرایانه‌ی کودکان

تصورات که کودکان از خداوند دارند، تصور انسان‌انگاری است. «این ویژگی از نقاشی‌های کودکان از خدا و از راه مصاحبه‌هایی که با کودکان انجام شده، به دست آمده است»

برخی از تحقیقاتی که مفهوم خداوند را در فرهنگ‌های غربی مورد بررسی قرار داده‌اند، این فرض که کودکان خداوند را به صورت یک مرد تصور می‌نمایند، تأیید کرده‌اند. نظریه‌های شناختی نیز، سهم ویژه‌ای در تبیین شکل‌گیری مفهوم خداوند در کودکان دارند، از دیدگاه تحول شناختی، خداوند کودک در ابتدا انسانی است که در آسمان زندگی می‌کند، این انسان، به تدریج به سمبلی تبدیل می‌شود که شکل ندارد، جسمانی نیست، اما همه‌چیز را می‌داند و بر همه‌چیز توانایی دارد و در نهایت به یک مفهوم انتزاعی مبدل می‌شود.

منابع

- اسماعیلی یزدی، عباس، فرهنگ تربیت، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲، چاپ اول.
- آذربایجانی، مسعود، محمدرضا سالاری فر، روانشناسی عمومی، قم، انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۸۵، چاپ سوم.
- آر. پیکرون، ترجمه: عبدالرضا ضرابی، رشد هیجانی ۱، سایت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، گروه روان شناسی.
- پاپالیا، وایان ای و دیگران، روان شناسی رشد و تحول انسان، مترجم: داود عرب قهستانی، تهران، ۱۳۹۲، چاپ دوم.
- خادمی، عزت، درک کودکان دبستانی از مفاهیم دینی، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۲۷ و ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۰.
- دلاکاتو، کارل، ترجمه سرحدی زاده، فاطمه، اختلال خواندن، تهران، ۱۳۶۸ چاپخانه پرتو، چاپ اول.
- رایس، فلیپ. ف. رشد انسان، ترجمه: مهشید فروغان تهران: ارجمند.
- رسولزاده طباطبایی، کاظم و دیگران، بررسی قدرت پیش بینی کنندگی خصوصیات دموگرافیک و ادراک کودکان دبستانی از ویژگی های والدین بر ادراک آنان از مفهوم خدا، مطالعات روان شناختی، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶.
- زارعی، عیسی، شیوه های انتقال مفاهیم دینی به کودکان، مجله: کودک، نوجوان و رسانه، شماره ۷، بهار ۱۳۹۲، سال دوم.
- سایت مرکز خدمات روانشناسی و مشاوره امین (ویژه رشد و سلامت کودک و خانواده).
- سایت نی نی بان کودک، روانشناسی و کودک، ۲ اردو بیشت ۱۳۹۵.
- سلحشور، ماندانا، ویژگی های مراحل رشد کودک، سایت دفتر مرکزی مشاوره وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری.
- سلطانی، مجید، سایت روان پژوه ۱۳۹۰/۱۱/۸، به نقل از هفته نامه سلامت ۱۳۸۸/۳/۹.
- سیف، سوسن و دیگران، روان شناسی رشد ((۱)، تهران، ۱۳۸۹، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، چاپ ۲۱.
- سیف، علی اکبر، روش های یادگیری و مطالعه، نشر دوران، ۱۳۷۶، چاپ سوم.
- سیاسی، علی اکبر؛ (۱۳۹۰)، نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهاردهم.
- شعاری نژاد، علی اکبر؛ (۱۳۸۵)، روان شناسی رشد، تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۸۸، چاپ نوزدهم.
- صدری افشار، غلام حسین، فرهنگ نامه فارسی، تهران، فرهنگ معاصر ۱۳۸۸.
- علی حسینی، صنوبر، کودک و تفکر، سایت: فلسفه و کودک.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۴، چاپ دهم.
- عنبر زاده، سعادت، همانند سازی چیست؟ (مقاله (سایت: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).
- فرهادیان، رضا آنچه درباره کودکان و نوجوانان باید بدانیم، موسسه بوستان کتاب - قم، ۱۳۹۱، چاپ چهارم.
- قضاعی، محمد بن سلامه، شرح فارسی شهاب الأخبار، تهران، ۱۳۶۱، چاپ اول.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه: غلام رضا اعوانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۰، چاپ ششم.
- کرین و نظریه های رشد، ترجمه دکتر علی رضا رجائی و غلام رضا خوئی نژاد، تهران ۱۳۹۱، انتشارات رشد.
- گنجی، حمزه، نظریه های شخصیت، تهران ۱۳۹۱، نشر ساوالان.
- مراقبت های همه جانبه ی دوران کودکی، سایت مهدک، ۸ شهریور ۱۳۹۵.
- مری روبوش، چرا خاک خوب است،
- منصور، محمود و پری رخ دادستان، دیدگاه پیازه در گستره ی تحول روانی، تهران ۱۳۶۷، ژرف.

- نادری، محمد رامین ۱۳۸۹، تحلیل وب سایت‌های کودکان از دیدگاه نظریه رشد شناختی پیائزه تیم دوره عملیات عینی، استاد راهنما مهری پری‌رخ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه کتابداری و اطلاع‌رسانی، دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۹.
- وادزورث، باری، روان‌شناسی رشد تحول شناختی و عاطفی از دیدگاه پیائزه، مترجمان جواد صالحی فدردی، امیر امین یزدی، مشهد، ۱۳۷۸، دانشگاه فردوسی مشهد.
- هاشم لو، جعفر، ویلاک، نقل از <http://jafarhashemlou.blogfa.com/post/۲۷۱> ::
- هنری ماسن، پاول و دیگران، رشد و شخصیت کودک، ترجمه: مهشید پاسایی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.